

عینک آفتابی دلیا



سازمان

موسیقی و رقص

واقعا!

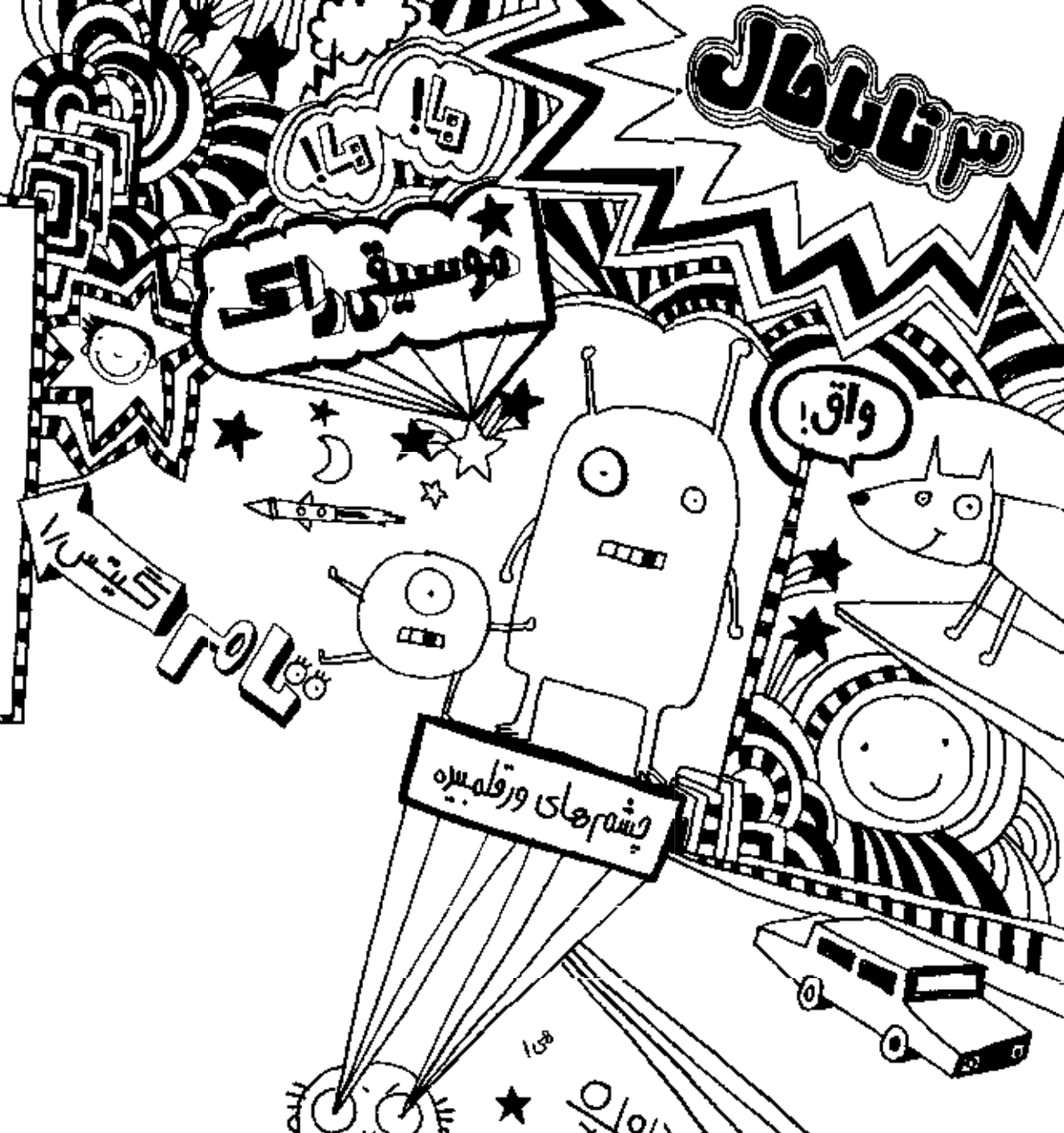
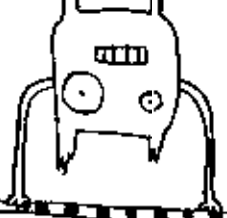
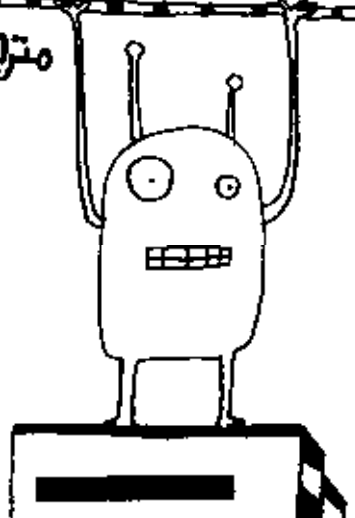
کلیتس!

پشم‌های ورقلمبیره

نیای ترکیبی
مهم‌گیتس

نویسنده و تصویرگر: لیز پيشون

مترجم: بهرنگ ربیعی

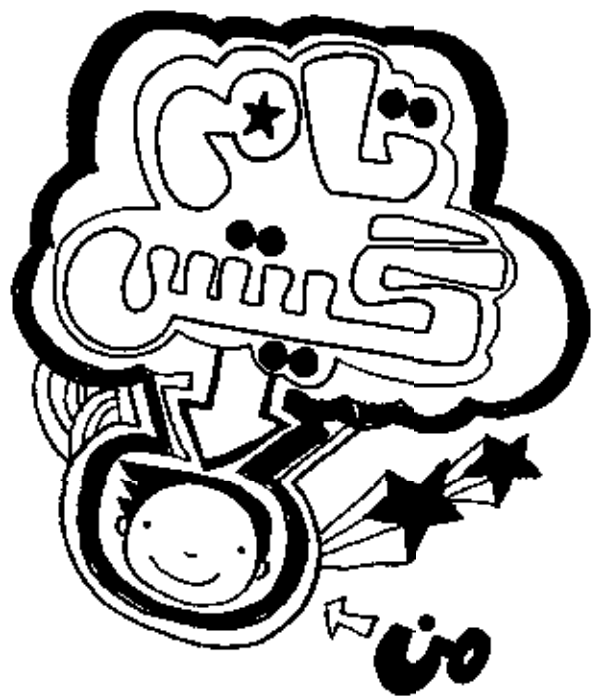


این کتاب
تأم
شخص
نمره اش

مداقن



حتی بیشتر!




تزییناتی برای
آقای سورنا گلکار

حشره‌های قوی



گه یک رکورد جهانی **تازه** است برای تام گیتس...
و بخش واقعاً خوب ماجرا این است که...

هم همین الان رسیده! **امی پورتر**

خیلی خوشحالم که بعد از این تعطیلات می بینمش. لبخند می زنم،
جوری که به نظر خودم قشنگ و دوستانه و گرم است. 

لبخندم تأثیری روی امی نگذاشته.
جوری به ام نگاه می کند انگار غیرعادی ام (که نیستم).



(شروع بدی است برای روزم.)

بعد اوضاع بدتر هم می شود...

تام!
مدرسه چه دیر شد!

بدودو از کنار دلیا رد می شوم (هنوز بیرون دست شویی
منتظر است و دیگر حسابی هم عنق شده). به عشق خواهرانه اش محل
نمی گذارم.



پنلش!

در وقت بارزشم صرفه جویی می کنم:

موهایم را شانه نازم



دندان هایم را مسواک نکردم (از خیلی وقت پیش)

مامان را وقت خداحافظی نبوسیدم 



(این کارها دیگر از سن من گذشته).

آخرین تکه نان برشته را می خورم، بعد تندی ناهار بسته بندی شده و
دوچرخه ام را برمی دارم. خطاب به هرکس صدایم را می شنود داد می زنم

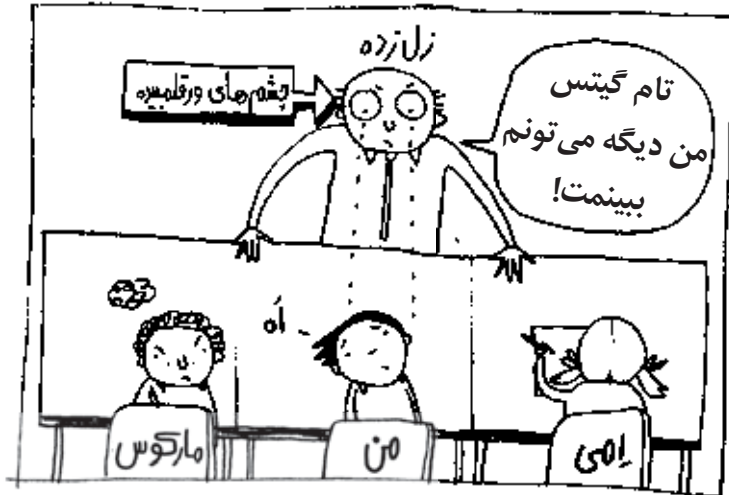
فراوان!

بعد حدود دو دقیقه مسیر سرراستی را پا می زنم تا می رسم به مدرسه.

{ } { }



مالا



جلوی کلاس

آقای فولرمن (معلم کلاسمان) کل شاگردها را بیرون کلاس سر پا نگه می دارد. می گوید:

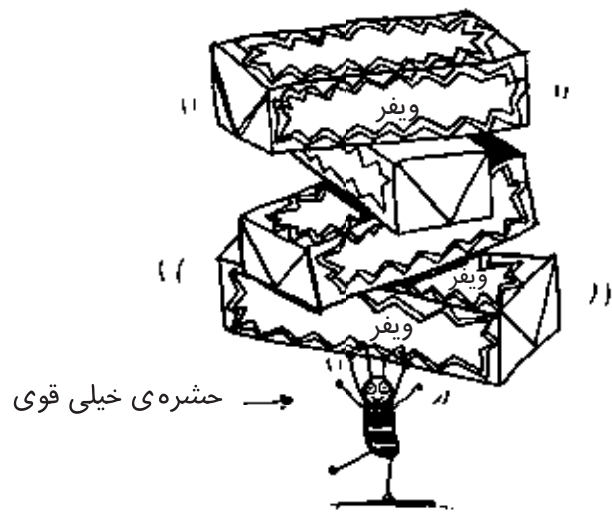
«خوش اومدید دوباره به مدرسه بچه های کلاس پنجم اف. من یه غافلگیری حسابی برای همه تون دارم.»

(که خبر خوبی نیست.)

پولای نه!

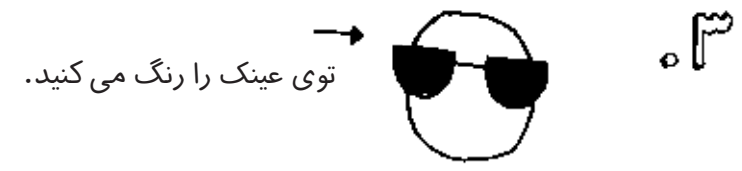
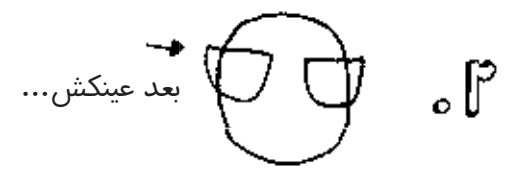
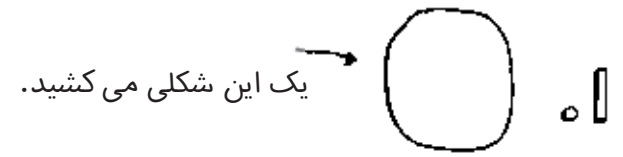
جای همه ی میزهای کلاس را عوض کرده! الان دیگر جای من درست جلوی کلاس است. از این هم بدتر، مارکوس ملدروی زرزرو بغل دستی ام است.

فاجعه است. حالا چطور می خواهیم نقاشی هایم را بکشم و کتاب قصه های مصورم را بخوانم؟ وقتی جایم ته کلاس بود، می توانستم این کارهایم را از چشم معلم قایم کنم. الان دیگر آن طور به آقای فولرمن نزدیکم که سرم را بالا بیاورم، می توانم سوراخ های دماغش را بینم.





خواهر بداخلاق من، دلپا، را بکشید.

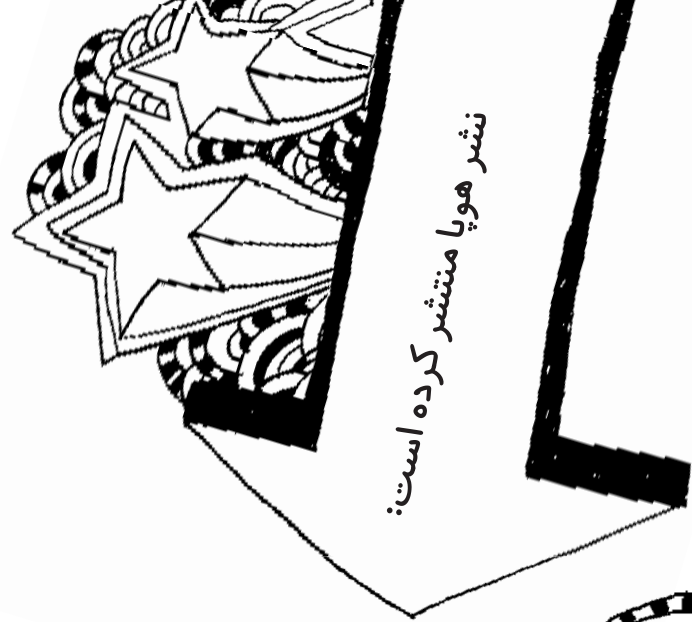


گوش ها... (با اینکه حرف توی گوشش نمی رود ها). و موهای زشت و کثیفش...



... بعد هم یک خط خطی سیاه اضافه می کنید...





نشر هوپا منتشر کرده است:



پرنده‌ی گول پیکر
کتاب حمل کن!

یک مجموعه رمان گرافیکی

از زندگی سراسر طنز و شوخی یک پسر بچه‌ی باحال
سرک کشیدن توی زندگی معرکه‌ی یک پسر بچه‌ی و روجک که عاشق
موسیقی و نقاشی است و از درس و مدرسه فراری، چه مزه‌ای دارد؟
با تام گیتس همراه شوید و حسابی بخندید!

نگاه کنید!

عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا ناشر کتابهای خوردنی



نشر هوپا همگام با بسیاری از ناشران بین‌المللی از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، چرا که:
نور را کمتر منعکس می‌کنند و چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود.
سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب آسان‌تر می‌شود.
و مهم‌تر اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر